

کلامی چند در جواب به نامه
آقای ایرج مصداقی

محمد حسینی
ششم ژانویه 2008

مقدمه:

نامه آقای ایرج مصداقی که در زیر ملاحظه می شود در جواب نامه کوتاهی است که نویسنده این نوشتار در رابطه با تلاشی که چندی پیش برای حمایت از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در کمپ تیف (TIPF) واقع در عراق آغاز کردم به ایشان نوشته بودم. دلیل استفسار از ایشان دو چیز بود: یکی اینکه ایشان ظاهراً خود از اعضای سابقه دار پیشین سازمان مجاهدین بوده اند و انتظار می رفت بتوانند کمکی در این راه بکنند. دوم اینکه چون ایشان اخیراً زبان به انتقاداتی جسته و گریخته بر علیه اقدامات من نزد این و آن باز کرده بودند، خواستم با ارسال این نامه کوتاه الکترونیک امکان انتقادی مستقیم به من را داشته باشند.

از هم میهنانی که احیاناً نسبت به سابقه امر بی اطلاع هستند استدعا می کنم ابتدا به دو لینک زیر در اینترنت مراجعه کرده:

<http://www.chebayadkard.org/chebayadkard/sokhan/20071217/maghaleh306.pdf>
<http://www.chebayadkard.org/chebayadkard/sokhan/20071224/maghaleh307.pdf>

سپس با مراجعه به آدرس های زیر به بخش های دیگری از اطلاعات و تلاش ها از سوی دیگران دست یابند:

<http://cdhriran.blogspot.com/2007/10/situation-of-former-members-of-mko-in.html>

http://moriab.blogspot.com/2006_10_01_archive.html

<http://www.iran-ghalam.de/2Haupt/912.HTM>

<http://www.iran-sabz.de/2Haupt/ta-mai-07/0582.HTM>

<http://www.theblackfile.com/farsi/didgah/0486.ASP>

اینک؛

نامه آقای ایرج مصداقی به من :

آقای حسینی عزیز سلام

راستش داستان کمپ تیف مانند داستان خود مجاهدین پیچیده است، به راحتی نمی‌شود موضعگیری کرد. بسیاری از مسائل را بایستی در نظر گرفت.

۱- کمپ تیف در اشرف نیست، این کمپ در نزدیکی اشرف و زیر نظر آمریکایی‌هاست. مجاهدین خلق هم تسلطی روی آن ندارند و اساساً هم نمی‌توانند داشته باشند. موقعیت آن‌ها چنین چیزی را ایجاب نمی‌کند. من لااقل از طریق کانال‌های بین‌المللی در جریان امر هستم.

۲- این کمپ بعد از این که آمریکایی‌ها شروع به مصاحبه با افراد مستقر در کمپ اشرف کردند به وجود آمد. **شش نهاد آمریکایی آن‌ها را بازجویی کرده** و در این میان عده‌ای خواهان جدایی از مجاهدین شدند که به کمپ تیف منتقل شدند. تعداد این افراد بالغ بر ۵۰۰ نفر می‌شد.

بیش از ۳۰۰ نفر از آن‌ها به ایران بازگشتند و بقیه در تیف مانده و مشکلات را تحمل کردند. کمپ تیف ابتدا چادر بود و زندگی در آن بسیار سخت‌تر از کمپ اشرف. کسانی که به آن جا منتقل می‌شدند نسبت به اشرف از امکانات بسیار کمتری برخوردار بودند.

در ابتدا بخشی از مشکلات برمی‌گشت به سردرگمی خود نیروهای آمریکایی. بچه‌هایی هم که به تیف رفته بودند ابتدا تصورشان بر این بود که به زودی تعیین تکلیف می‌شوند. چرا که در مصاحبه با نیروهای آمریکایی با وعده و وعید‌های مختلف هم روبرو شده بودند. در ابتدا برخورد نیروهای آمریکایی فرق می‌کرد آن‌ها بیشتر به دنبال انحلال مجاهدین بودند ولی بعدها ظاهراً به خاطر مشکلاتی که با آن مواجه شدند برخوردشان تغییر کرد.

این افراد در کمپ تیف ماندند معطل. چرا که آمریکا و اروپا هنوز نتوانسته‌اند با مجاهدین تعیین تکلیف کنند. از یک طرف مجاهدین در لیست تروریستی هستند، اما با آن‌ها در اروپا دیدار و گفتگو می‌کنند و از طرف دیگر به خاطر قوانین دست و پا گیر اداری نمی‌توانند آن‌ها را به عنوان پناهنده بپذیرند.

البته مجاهدین هم تمایلی به حل و فصل کار این افراد نداشتند چرا که اگر این‌ها به اروپا و آمریکا آورده شوند مشکلاتی در خود اشرف پیش آمده و افرادی خواهان جدایی خواهند شد. چنانکه همین الان هم یک کمپ از کسانی که نمی‌خواهند در روابط مجاهدین باشند و نمی‌خواهند به تیف بروند در همان اشرف تشکیل شده است.

خود این بچه‌ها هم چون در بیم و امید هستند و انتظار می‌کشند شرایط سختی را دارند. البته این برای اولین بار نیست. سابقاً همین وضعیت برای کردها در کمپ رمادی بود. افراد گاه متجاوز از ۲۰ سال در کمپ ماندند تا تعیین تکلیف شدند. آن موقع پای آمریکا هم در میان نبود. سازمان ملل بود و صلیب سرخ. ولی دولت‌های اروپایی و آمریکایی به اندازه‌ی کافی همراهی نمی‌کردند.

عاقبت سازمان ملل با افراد حاضر در تیف مصاحبه کرد و آن‌ها را به عنوان پناهنده پذیرفت ولی دولتی در دنیا نیست که آن‌ها را بپذیرد. مشکل وجود مارک تروریستی است. دولت سوئد ۹ پرونده ای را که به اداره مهاجرت ارجاع شده یک جا رد کرد. یعنی مشکل صرفاً آمریکایی‌ها نیستند. من با مسئولین سازمان ملل در این زمینه صحبت کردم.

من در سه سال گذشته به طور مداوم پیگیر کار این بچه‌ها بودم. یکی از موارد همسر دوست من است که در بمباران آمریکایی‌ها زخمی شده و بیش از یک سال بستری بوده است. نام وی در اسناد سوئی‌دی به عنوان شوهر دوستم ثبت است ولی مشکل چنان که گفتم لیست تروریستی است و اصلاً حاضر به گفتگو در این باره نمی‌شوند. مبرزترین وکلای سوئدی نیز می‌گویند در این مورد کاری نمی‌شود کرد. اما یک نفر از کسانی که به ایران رفته بود و از طرف رژیم به سوئد باز پس فرستاده شده بود در این‌جا قبول شده است.

اما یک نفر از کسانی که دارای ۵ فرزند در سوئد است و پناهندگی سوئی‌دی را داشته نمی‌تواند به سوئد برگردد و سیستم امنیتی پرونده او را رد کرده است. این که گفته شود آمریکایی‌ها مشکل به وجود آوردند واقعی نیست. درست است که بارها آن‌ها را سرکوب کرده‌اند و حتی به ابوغریب برده‌اند، بازداشت کرده‌اند و ... اما فکر می‌کنید این دولت‌های اروپایی بهتر عمل می‌کردند. می‌خواهم بگویم مشکل را آن‌گونه که هست باید دید.

تلاش صلیب سرخ بین‌المللی، سازمان ملل و دولت آمریکا و دیگر نیروهای درگیر این است که افراد را مجبور به رفتن به ایران کنند.

در این میان تعدادی از مزدوران رژیم، مانند کریم حقی، مسعود خدابنده، حسین سبحانی و ... همچنین سایت‌های ایران دیده‌بان، اینترلینک و سایت‌های تابعه که وابسته به وزارت اطلاعات هستند نیز آتش بیار معرکه شده و تلاش می‌کنند هر طور شده افراد را به رفتن نزد رژیم سوق دهند.

البته کاغذ بازی‌های معمول هم هست. اگر یادتان باشد یک جوان ایرانی به خاطر کاغذ بازی بین بلژیک و فرانسه ۱۲ سال در فرودگاه شارل دوگل فرانسه زندگی کرد و امکان خروج از فرودگاه را نیافت. این افراد که الان در عراق هستند که هیچ قانونی ندارد و هرکس صبح زودتر پا بشه پادشاه است.

ابتدا قرار شد این افراد به ترکیه بروند ولی دولت ترکیه در آخرین لحظه نپذیرفت. حالا هم که دولت آمریکا لیسه پاس برای آن‌ها گرفته، سیطره‌های عراقی سرخود افراد را گرفته و به بهانه‌ی چک هویت و ... نگاه می‌دارند. کسی به کسی نیست. هیچکس دیگری را قبول ندارد. لیسه پاس از طریق دولت عراق صادر شده اما دولت خودمختار کردستان آن را قبول ندارد و اجازه خروج به افراد نمی‌دهد. می‌گوید اینجا کردستان است و ربطی به عراق ندارد. منظورم از این توضیحات این است که کار به این سادگی نیست.

من از نزدیک در جریان کار بچه‌ها هستم. این افراد به میل و اصرار خود و با امضاء ورقه‌ای از کمپ خارج می‌شوند. من تا به حال برای سه نفر از آن‌ها جا تهیه کرده‌ام. و مقدمات خروج سه نفر دیگر از ترکیه را تهیه می‌کنم. یکی از دوستانم در سیطره عراقی‌ها گیر کرده. ۴ نفر از دوستانم هم اکنون در تیف هستند. این بچه‌ها نیاز به کمک دارند از هر نظر اما مشکل‌شان باهیا هو حل نمی‌شود. فقط موضوع پیچ می‌خورد. بایستی روی پارلمان‌ترها فشار آورد. از دولت‌ها بازخواست کرد. کسی دلش برای این افراد نمی‌سوزد. فقط به دنبال مطامع سیاسی هستند. چند وقت پیش حزب کمونیست کارگری یک هیاهویی کرد ولی معلوم بود ارزشی برای این افراد قائل نیستند.

رژیم و مزدورانش هم این وسط فعال هستند. به نظر من مزدوران رژیم به دنبال حل و فصل مسئله‌ی این افراد نیستند. آن‌ها خطر رژیم را پیش می‌برند. مصاحبه کانال یک با قشقایی یکی از

همین افراد آب به آسیاب رژیم ریختن بود. سایت‌های این دسته افراد را نگاه کنید یک کلمه علیه رژیم پیدا نمی‌کنید.

کریم حقی مزدوری است که باعث خودکشی همسرش شد. از هیچ رذالتی فروگذار نمی‌کند. با این که پناهنده است و یک روز هم کار نکرده، در حال ساخت یک خانه‌ی بسیار خوب در هلند است. این‌ها توسط رژیم کوک می‌شوند، به نظر من نبایستی به این‌ها بلندگو داده شود. بلافاصله مصاحبه با قشقای را در سایت‌های وابسته به وزارت اطلاعات گذاشتند.

من خودم رابطه‌ای با مجاهدین ندارم ولی اینطوری هم نیست که خودم را گول خورده فرض کنم. غالب این بچه‌ها هم چنین احساسی ندارند. من هنوز هم خیلی خوشحالم که به دام اکثریت و حزب توده و اقلیت و ... نیفتادم.

من صد بار رجوی را به کیانوری و نگهدار و توکل، حسین زهری و مصطفی مدنی و رهبران پیکار و رنجبران و ... ترجیح می‌دهم.

من صدام حسین را بارها به آدمی مثل جلال طالبانی که بسیاری از نیروهای چپ و امدار او هستند و در ضمن ریاست‌جمهوری‌اش را تبریک گفتند ترجیح می‌دهم. من مجاهدین را دشمن مردم ایران نمی‌دانم.

متأسفانه این حقیقت دارد، مجاهدین را بگذاریم کنار و فکر کنیم که اصلاً نیستند شما یک جا را به من نشان دهید که به آن دل بیندم. اگر مجاهدین دشمن مردم ایران هستند لطفاً نام دوستان مردم ایران را ببرید. به نظر من متأسفانه مجاهدین هنوز از بسیاری سر هستند. به همین خاطر است که سعی می‌کنم به شکل مستقل به کار خودم ادامه دهم.

درست است روابط دمکراتیک بین آن‌ها حکم فرما نیست. درست است که اصولاً جریان‌های ایدئولوژیک راه به انحصار و توتالیترایسم می‌برند، درست است که برخوردشان با منتقدین‌شان بد است اما کدام یک از جریان‌های ایرانی این خصوصیت را ندارند؟ تازه آن‌ها ۲۶ سال است زیر ضرب هستند و بقیه در همین اروپا و در حالی که تحت فشار نیستند این خصوصیت را دارند. مشکل اینجاست که ما و جامعه‌مان عقب مانده‌ایم. خمینی از توی ما در آمد به ما تحمیل نشد. اگر دنیا جمع شوند نمی‌شود یک دهم خمینی را به جامعه سوئد تحمیل کرد.

طرف محدوده‌ی قدرتش یک سایت فکس‌نی است خدا را بنده نیست. والا اگر به جای روحی بود که فداییانی داشت که حاضر بودند جانشان را به خاطرش بدهند، من و شما را از روی زمین بر می‌داشت.

منظورم این است که مجاهدین هم بخشی از جامعه عقب مانده ایرانند. آن‌ها مجاهدین خلق ایرانند و نه خلق سوئد.

راستش من فکر می‌کنم احساسات امپریالیسم ستیزانه و تبلیغات دیوانه وار حزب توده در این زمینه کشور ما را سال‌های سال به عقب برده است. همین الان هم متأسفانه بخشی از روشنفکران ما دارای همین معضل هستند. به زرافشان نگاه کنید به چه ورطه‌ای سقوط کرده است. به نظرم توضیحی که ضمیمه نامه‌تان کردید اشکال دارد و گرنه بسیاری از اطلاعاتی که در نامه دادید صحیح است.

با بهترین آرزوها و با تشکر از زحمات شما

ایرج مصداقی

پایان

و اینک سخنی با آقای مصداقی:

ششم ژانویه 2008

آقای ایرج مصداقی،

نامه شما را چند بار خواندم و به ویژه با مطالبی که شما در باره اقدام من برای کمک به پناهندگان جدا شده از سازمان مجاهدین خلق به دیگران نوشته و یا گفته بودید مقایسه کردم. با هر بار خواندن و مقایسه کردن به غیر عادی بودن مطالب نامه که نشان از غیر عادی بودن تفکر و اندیشه نویسنده آن داشت بیشتر پی بردم. جا دارد این نامه و تمامی گفته ها و نوشته های شما را تیمی از روان شناسان و جامعه شناسان ایرانی مورد بررسی قرار دهند زیرا بسیاری از مطالب مورد نظر صرفاً مختص شما و یا عده معدودی از مردم نیست، بلکه به نوع و میزانی عمومیت دارد. دلیل اصلی انتشار نامه ای که شما به من نوشته بودید در بالا نیز همین است. ولی اگر می بینید که در نوشته ها و گفته هایم در مورد این انسان های بی پناه و درمانده سخنی از کردار سازمان مجاهدین و یا کردار نیروهای امریکائی در عراق و منطقه خاورمیانه که هر دو کوچک ترین ارزشی برای جان این عزیزان و جان هیچ انسان دیگری به غیر از خودشان قائل نیستند برای این است که پرونده جنایات هر دو متکی به اسناد تاریخی است و مردم جهان به محض اینکه پی ببرند چند صد تن مجاهد پیشین زیر سلطه مستقیم نیروهای امریکائی در عراق قرار دارند به عمق مصیبت و رنجی که می کشند پی خواهند برد و نیازی به تشریح وضعیت خطیر آن ها از سوی من نخواهد بود.

مطالب و موارد زیادی در نامه شما وجود دارد که بررسی کامل تمامی آن ها در این مختصر نمی گنجد، اما سعی می کنم موارد معین و مهم تری را در زیر مطرح کنم:

1. نوشته اید: «داستان کمپ تیف مانند داستان خود مجاهدین پیچیده است، به راحتی

نمی شود موضوعگیری کرد. بسیاری از مسائل را بایستی در نظر گرفت.»

من نزدیک به شش ماه است که با وضعیت خطیر اعضای پیشین سازمان مجاهدین خلق در کمپ تیف (TIPF) از نزدیک آشنا شده و به طور روزانه با آن ها تماس داشته و هدفی به غیر از کمک و همراهی با آن ها برای نجات جانیشان که از جهات مختلف در معرض خطر است نداشته ام. مسئله برای من از روز اول صرفاً جنبه انسانی داشته و امروز هم به غیر از این نیست. جای بسی تأسف و تعجب است که شما جنبه انسانی این امر را به کلی نادیده گرفته و آن را "پیچیده" قلمداد می کنید! جان جمعی انسان در خطر است، درگیری سیاسی پیشین یا کنونی آن ها و باور سیاسی آن ها نیز برای هرکسی که به کرامت انسان احترام بگذارد نباید مورد نظر باشد. به شما قول می دهم برای من کم ترین اهمیتی نداشته و نخواهد داشت.

2. نوشته اید: «کمپ تیف در اشرف نیست، این کمپ در نزدیکی اشرف و زیر نظر آمریکایی‌هاست. مجاهدین خلق هم تسلطی روی آن ندارند و اساساً هم نمی‌توانند داشته باشند. موقعیت آن‌ها چنین چیزی را ایجاب نمی‌کند. من لاقلاً از طریق کانال‌های بین‌المللی در جریان امر هستم.»

من هرگز نگفته و ننوشته بودم که کمپ تیف در اشرف است، با وجود براین نمی‌دانم چه لزومی دارد که شما در نامه خود به این امر حتماً اشاره ای هم بکنید. زیرا در بیان میزان درد و رنجی که کشیده و در حال کشیدن هستند هیچ تأثیری ندارد. اما جای بسی تعجب است که شما با تکیه بر «کانال‌های بین‌المللی» اولاً دخالت مجاهدین را در کمپ تیف انکار می‌کنید. دوماً نوشته اید «اساساً هم نمی‌توانند [دخالت] داشته باشند!»! به نظر می‌رسد تنها شما هستید که از روابط تنگاتنگ مجاهدین با نیروهای آمریکایی بی‌خبر مانده اید و گرنه همگان می‌دانند که مجاهدین به صورت ستون پنجم در اختیار سیاستمداران و نیروهای آمریکایی قرار گرفته‌اند و آرزوی حمله نظامی این کشور به ایران را در سر می‌پروراندند. اگر در مسعود رجوی ذره‌ای از شرافت انسانی باقی مانده بود به حمله نظامی آمریکا که کشور ما را مثل کشور عراق با خاک یکسان خواهد کرد و میلیون‌ها کشته و آواره بر جای خواهد نهاد شدیداً مخالفت می‌کرد. اگر از درون کانال‌هایی که آن را در نامه خود «کانال‌های بین‌المللی» نامیده اید و طبعاً تاریک است گهگاه سری به بیرون بزنید و در روشنایی آفتاب نگاهی به دور و برتان اندازید عرایض من درباره سرسپردگی آقای رجوی به آمریکا و خدمات او را به امپریالیسمی که شما نگران مظلومیت و بی‌گناهی‌ش هستید باور خواهید کرد.

3. نوشته اید: «شش نهاد آمریکایی آن‌ها را بازجویی کرده.»

آیا ممکن است از درون «کانال‌های بین‌المللی» جویا شوید که نام این شش "نهاد" و منظور و مقصودشان چه بوده؟ و آیا ممکن است بفرمائید به قول شما این «شش نهاد آمریکایی» اصولاً در عراق چه می‌کردند و به چه دلیل از این طرف کره زمین به طرف دیگر کره زمین برای فضولی‌هایی که به آن‌ها مربوط نیست لشکر کشیده‌اند؟ شما در سراسر نامه‌ای که به من نوشته اید و در نوشته‌ها و گفته‌هایی که در جاهای دیگر وجود دارد حضور نیروهای انگلیس و آمریکا را در عراق امری طبیعی و برحق تلقی کرده اید! راستی چرا؟ آیا مطمئن هستید که از نظر فکری هم از آقای رجوی بریده اید؟ آیا شما به کتاب‌ها و مقاله‌های تاریخی در رابطه با وطن خود هم علاقه‌ای دارید؟ آیا از واقعه‌ای به نام «کودتای 28 مرداد 1332» که امروزه نخبه‌ترین مورخین و مفسرین سیاسی از آن به عنوان پله اول سقوط ایران به منجلاب جمهوری اسلامی نام می‌برند خبر دارید؟ آیا از نخست‌وزیری که او را دکتر محمد مصدق می‌نامیدند در ایران خبر دارید که سیاستمداران آمریکا و انگلیس

دولتش را به جرم خدمتگزاری به مردم ایران با کودتایی سرنگون کرده بودند و محمدرضا شاه را به جایش نشانده بودند که خدمتگزار و سرسپرده آن‌ها باشد نه مردم ایران؟! عجب که شما فصلی از 4 جلد کتاب خود را به «بیماری مزمن یا نادیده انگاری واقعیتهای» تخصیص داده‌اید. در حالیکه بیماری مزمن، نادیده انگاری حقیقت‌هایی است که در پشت واقعیت‌ها پنهان میمانند. در هر واقعیتهایی، حقیقتی نهفته است. وجود جمهوری اسلامی و مظالمی که بر زندانیان سیاسی روا میدارد و دیگر کردار ظالمانه و وحشیانه‌ای که در سراسر ایران بر مردم ایران اعمال می‌کند چیزی بجز یک واقعیت تلخ نیست، اما جای تأسف است که شما با اینهمه کتاب و نوشته و مصاحبه و سخنرانی که تاکنون از خود بجای گذاشته‌اید حتا اشاره‌ای هم به کشف حقایقی که در پشت این واقعیت تلخ نهفته است نکرده و در پایان نامه خود به من نوشته‌اید:

راستش من فکر می‌کنم احساسات امپریالیسم ستیزانه و تبلیغات دیوانه‌وار حزب توده در این زمینه کشور ما را سال‌های سال به عقب برده است. همین الان هم متأسفانه بخشی از روشنفکران ما دارای همین معضل هستند. به زرافشان نگاه کنید به چه ورطه‌ای سقوط کرده است.

و این پاراگراف از نامه شما نشانه‌ایست از بیماری خطرناک نزول شرافت انسانی که در افرادی از طیف مجاهد و سلطنت طلب بیش از دیگران به چشم می‌خورد. آن‌ها نیز شهامت و شجاعت زنده‌یادان دکتر محمد مصدق و دکتر حسین فاطمی در برابر امپریالیسم را در سال‌های معروف به دوران مبارزات استقلال طلبانه نهضت ملی به حساب احساسات امپریالیسم ستیزانه و تبلیغات دیوانه‌وار حزب توده که به گمان شما «کشور ما را سال‌های سال به عقب برده است» می‌گذارند.

آقای مصداقی؛

دست و پا زدن در واقعیت‌های تلخ باعث خواهد شد که مردم از کشف حقیقت‌هایی که در پشت واقعیت‌های زمانه نهفته است بازمانند. پناه بردن به آغوش امپریالیسم هیچ کشوری را در جهان سال‌های سال به جلو نبرده است.

4. نوشته‌اید: «به زرافشان نگاه کنید به چه ورطه‌ای سقوط کرده است». من دیرزمانی است به او نگاه کرده‌ام و میدانم که خیلی دیرتر از آن که من و دیگران نگاهش می‌کنیم از مرز بین واقعیت و حقیقت هنرمندانه عبور کرده بوده است. به راستی نمی‌دانم شما از چه ورطه‌ای و از چه سقوطی؟ سخن می‌گویید. زرافشان در اوج انسانیت، به آگاه کردن دیگران از حقایق مشغول است که در پشت پرده واقعیت‌ها نهفته است. اما شما به شهادت نوشته‌ها و گفته‌هایتان در نگرانی گذشتن مردم ایران از مرز بین واقعیت و حقیقت به سر می‌برید!

